

# گوته و تاریخ اندیشه‌ها

والتر کافمن  
مصطفی اسلامی

Kaufmann, Walter  
*Goethe and the History of Ideas*  
in *From Shakespeare to Existentialism*

## ۱

دانشجویان رشته تاریخ اندیشه‌ها اغلب در پی یافتن خط‌های ارتباطی بین اندیشه‌ها هستند. این رویکرد خیلی تنگ‌بینانه است و اجازه فهم درست برخی از تأثیرگذارترین آدم‌ها را نمی‌دهد. بخش قابل توجهی از تاریخ، و نیز تاریخ اندیشه‌ها، مرکب از تلاش‌های خستگی‌ناپذیر آیندگان است تا درباره برخی از (به قول گوته) افراد وصف‌ناپذیر به درستی داوری شود. سقراط و مسیح، ناپلئون و لینکلن مواردی از این دست هستند. گوته هم چنین است.

با توجه به توانایی‌های عقلی و دامنه دل‌بستگی‌های گوته، ارتباط دادن چندباره اندیشه‌های او به آنچه پیش و پس از او رخ داده، قابل درک است. از میان ۱۴۳ جلد آثار، خاطرات و نامه‌ها (Sophienauogabe) و ۵ جلد از مجموعه مکالمات او (چاپ بیدرمان)<sup>(۱)</sup> گردآوردن گزیده‌ای درباره تقریباً هر موضوع کار چندان دشواری نیست. علاوه بر این، مقدار زیادی مطلب درباره مضامین مهم‌ترین اشعار، نمایشنامه‌ها و رمان‌های او نوشته شده است اما در اینجا کانون توجه ما بر تأثیر تاریخی زندگی و شخصیت این شاعر خواهد بود.

## ۲

گوته به عنوان یک «انسان جامع» مقایسه‌ای با انسان‌های رنسانس، به ویژه لئوناردو را می‌طلبد. او در وایمار، به عنوان عضوی از حکومت، وظایف رسمی خود را جدی گرفت و اوقات بسیاری را بر سر آنها گذاشت؛ اما دل‌بستگی بسیار بیشتری به هنرها و چندین رشته از علوم طبیعی داشت؛ به یک کشف تشریحی نائل

شد، و فرضیه گیاهی قابل اعتنایی را ارائه داد، و نظریه پیچیده رنگ‌ها را تدوین کرد؛ از ۱۷۹۱ تا ۱۸۱۷ مدیریت تئاتر و ایما را بر عهده داشت؛ و حدود سی - چهل سال پیش از مرگش همه جا، به عنوان بزرگترین شاعر آلمان شناخته شد. و هنوز هم همین مقام را دارد.

گونه هرگز خود را فیلسوف نمی‌دانست، اما بعضی از آثار کانت را در همان آغاز انتشار خواند، و شخصاً با فیشته، شلینگ، هگل، و شوپنهاور آشنا بود. وی اسپینوزا را می‌ستود و نیز تحت تأثیر لایبنیتز و شافتسبری بود. هیچ وقت به تدوین منظم دیدگاه خویش پرداخت، و در مثل‌ها و تأملات گفت: «ما با پرداختن به علوم طبیعی، معتقد به وحدت وجود هستیم؛ با سرودن شعر، چند خدایی، و اخلاقاً یکتاپرست.»

نکته با اهمیت درباره گونه تحول اوست - نه از میان‌مایگی به والایی بلکه از کمال یک سبک به کمال سبک دیگر. گوتس (۲) (۱۷۷۳) و ورتو (۱۷۷۴) نماینده و اوج بی‌درنگ نهضت غوغا و تلاش (۳) بودند. دو نمایشنامه بزرگ گونه، ایفی‌ژنی (۱۷۸۷) و تاسو (۱۷۹۰)، کلاسیک‌گرایی آلمان را به کمال رساندند. سپس، پیش از پایان قرن، فاوست یک بخش و کارآموزی ویلهلم مایستر به رمانتیک‌گرایی شتابی اوج گیرانه داد، و مایستر تقریباً نوع ادبی تازه‌ای به وجود آورد: رمانی که پرورش و شکل‌گیری شخصیت قهرمان، در رمان آموزشی (۴) را به هم مرتبط ساخت. و شعر و واقعیت (۵) (سه بخش ۱۴ - ۱۸۱۱، آخرین بخش ۱۸۳۳) نه فقط یک خود زندگینامه شگفت‌انگیز اصیل بود بلکه چشم‌انداز نوینی برای مطالعه یک هنرمند یا در واقع، انسان به‌طور کلی گشود: زندگی و اثر را باید در یک کل انداموار و برحسب تکوین آن مورد مطالعه قرار داد.

تحول گونه در اشعارش بازتاب یافته است. شاید هیچ کس دیگری این قدر اشعار عالی نسروده باشد؛ و مسلماً هیچ کس دیگری چنین اسنادی از تحول حساسیتی شاعرانه در دورانی تقریباً شصت ساله بر جای نگذاشته است. اشعار غنایی، نافرمانی شکوهمند پرومئوس، سرودهای مذهبی، مرثیه‌های رومی (۱۷۹۵) اثر گزنده لطیفه‌های ونیزی (۱۷۹۶)، ترانه‌های شگفت‌انگیز ۱۷۹۸، غزل‌های ۱۸۱۵، و در هفتاد سالگی، اثر دوران‌ساز دیوان غربی - شرقی که در جهان ادبیات چیزی با آن قابل مقایسه نیست. و گونه در همه این دوره‌ها شورانگیزترین شعرهای عاشقانه را سرود، از خوشامد و بدرود در سنین بیست سالگی‌اش تا مرثیه ماریناد در دهه هفتاد عمر خویش. این اشعار نشان می‌دهد که چرا عاشقانه‌های گونه، طی چندین دهه، بخشی از برنامه آموزشی مدارس متوسطه آلمان بوده است: ناآشنایی با فردریک، لوتی، لی‌لی، و بقیه نشان بیسواد بود.

روشن است که آدم‌هایی با این شیوه پرورش به‌طور کلی‌گرایش به اخلاقیاتی خودشناسانه دارند، و حداقل برخی از شکل‌های اشراق‌گرایی اخلاقی بر ایشان آشکارا نامعقول می‌نماید. آنچه نیک است قرار نیست یک‌بار برای همیشه دیده شود؛ اندیشه‌های اخلاقی انسان، با تحول یافتن او، تغییر می‌یابد؛ و خرد، اگر هم قابل حصول باشد، فقط در پیروی به دست می‌آید. مثل‌ها و تأملات گونه و اثر مشهور او، گفتگو با اکرمان (۶)، از مهم‌ترین کتاب‌های پیرامون خرد هستند، اما تأثیر آنها با تحول خود گونه قابل قیاس نیستند. به جای هرگونه آموزش آشکار، بیشتر خصائل خود گونه - زندگی و خودشناسی او - موجب شد تا دیگران هر چه بیشتر درباره آثار هنری و دیدگاه‌ها و انسان‌ها، برحسب فرایند تحول به مطالعه پردازند.

تنها اثری از گوته که تأثیری قابل قیاس با زندگی او داشته، فاوست است. از یک سو با توجه به این واقعیت که گوته به مدت شصت سال گاه و بیگاه روی فاوست کار می‌کرد، و از سوی دیگر به دلیل دریافت او از شعر و رابطه‌اش با اندیشه‌ها، فاوست نه فقط یک تمثیل نیست بلکه حتی تجسم‌دهنده یا القاء‌کننده هر گونه فلسفه زندگی هم به حساب نمی‌آید.

مسئله فاوست پیش از هر اثر ادبی بزرگ دیگر، به جز کتاب مقدس، سرشار از گفته‌های نغز است، و این نمایشنامه به زبان آلمانی را حتی بیش از آنچه در هملت بتوان یافت، با «نقل قول‌های آشنا» پر بار ساخته است. اما به رغم همه این‌ها این نمایش قطعاً هدف آموزشی ندارد. الگوی گوته، شکسپیر بود نه دانته. یکی از مثل‌ها و تأملات گوته مربوط به این موضوع است:

تفاوت عظیمی است بین این که آیا شاعر در پی خاص برای عام است یا خاص را عام می‌بیند. از نخستین روال، تمثیل مایه می‌گیرد، که در آن خاص فقط به منزله یک تصویر مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، به عنوان نمونه‌ای از عام. اما دومی، به درستی سرشت شعر است: چیز خاصی را بی آن که به عام فکر یا اشاره کند بیان می‌دارد. آن کس که این خاص را به طریقی زنده در یابد توان عام را نیز به دست می‌آورد، می‌تواند که از آن آگاه باشد - یا آن را فقط بعداً در می‌یابد.

گوته در یکی از این گفتگوهای خود با اکرمان (۶، ۱۸۲۷) درباره فاوست این ملاحظات را به کار می‌گیرد:

می‌آیند و می‌پرسند که من چه اندیشه‌ای را در فاوست خود گنجانده‌ام. انگار که خودم ... از آن خیر داشتم! ... به راستی خیلی خوب می‌شد، اگر من می‌خواستم چنین زندگی سرشار و پر تنوعی را ... با نخ نازک ... اندیشه‌ای واحد ... به هم پیوند زنم! در مجموع رسم من شاعر نبود تا برای تجسم بخشیدن به چیزی ... مترع ... بگویم ... من کاری جز این نداشتم که چنین بینش‌ها و دریافت‌هایی را چنان هنرمندانه کامل کنم و شکل دهم ... که دیگران هم به هنگام شنیدن یا خواندنشان همان احوال را پیدا کنند. (۷)

نگرش غیر جزمی گوته با اظهار نظری دیگر بیشتر روشن می‌شود. فقط باید به یاد داشته باشیم که در مواقع دیگر او غالباً خود را به عنوان یک کافر مورد اشاره قرار می‌دهد:

من و کافری؟ هر چه باشد من اجازه دادم تا گرسن اعدام شود و من گذاشتم که او تلی در، قرابت‌های انتخابی، از گرسنگی بمیرد. آیا این از نظر مردم به قدر کافی مسیحی‌وار نیست؟ آنها چه می‌خواهند تا مسیحی‌تر باشد؟ (۸)

گوته می‌کوشید تا زندگی را چنان که می‌بیند و مردم را چنان که هستند تصویر کند. قصد اولیه او متقاعد کردن یا تعلیم دادن نبود، هر چند که بردباری و رها بودن او از نفرت طبیعتاً ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

نگرش گوته ممکن است ما را به یاد کلمات اسپینوزا، که گوته او را می‌ستود، بیندازد: «از کسی نفرت نداشتن، از کسی منزجر نبودن، کسی را ریشخند نکردن، بر کسی خشم نگرفتن، و حسرت کسی را

نخوردن»<sup>(۹)</sup> در این میان فقط ریشخند کردن بخشی از نبوغ گوته بود. اما ریشخند کردنی خالی از نفرت، خشم، و حسادت. این در گوته جوان همچون روحیه پرنشاط او جریان دارد؛ در گوته پیر، اولمپی وار می نماید و در عین حال مظهري است از آن انسانیت عمیقی که توداری همیشگی اش آن را از نگاه بینندگان بی توجه پنهان می دارد.

## ۴

در حالی که نمی توان آشکارا قهرمانان گوته را چون انسان انگاری های تمثیلی در نظر گرفت، فاوست را به نادرست چون تک چهره آرمانی شاعر به حساب می آورند. اما قهرمانان مذکر گوته یقیناً آرمانی نیستند؛ آنها خود برون فکنی های ناتمام اند - تصویرهای بزرگ نمایی شده خصیلت هایی که، وقتی از کل شخصیت جدا می شوند، به صورت عیب در می آیند. گوته در فاوست و مفیستوفلس، در تاسو و آنتونیو، در اگمونت و اورانین، خود را به دو نیمه تقسیم می کند. با این نتیجه که هر دو قهرمان مذکر انسان هایی فروتر از خود شاعر هستند. اما آفرینش این کاریکاتورهای عالی به او امکان می دهد تا آزادانه تر نفس بکشد.

البته این تحلیل شسته و رفته تر از آن است که در مورد پیچیدگی های گسترده آفرینش هنری عادلانه باشد، و فاوست بسیار بیش از پس مانده پالایش تدریجی گوته است. تأثیرها و تجربه های متفاوت چندگانه ای به شخصیت فاوست راه یافته است. از جمله شاید، تجربه گوته جوان با فردریک بزرگ، که گوته جوان او را واقعاً می ستود. هنگامی که گوته ده سال داشت، پیروزی های درخشان اولیه فردریک در جنگ هفت ساله با شکست فاجعه آمیز او در کونرسدورف<sup>(۱۰)</sup> و اشغال برلین توسط روسیه از خاطره ها زوده شده بود. اما فردریک به جنگ ادامه داد، نیروهای کوچک را - از نیروهای بزرگ چیزی باقی نمانده بود - از جاهایی که بیشتر مورد نیاز بودند، جابه جا کرد، و هرگز از پای ننشست، هرچند که دیگر بخت معقولی برای پیروزی نمانده بود. فقط مرگ تزارینا و فرمان حیرت انگیز جانشین او برای تغییر جهت قوایش موجب نجات فردریک شد. آدم به یاد دو سطر معروف نزدیک به اواخر فاوست می افتد: "ما آن کس را که با همه توان خویش می کوشد، می توانیم نجات دهیم." و در آخرین سالیان عمرش، که صلح برقرار شده بود، پادشاه پیر طرحی را برای خشکانیدن و مستعمره ساختن او در بروخ، پی ریخت که می تواند الهام بخش آخرین اقدام بزرگ فاوست شده باشد.

بی معناست اگر نتیجه گرفته شود که فاوست در واقع تک چهره ای از پادشاه است، که ضد گوتیک، روشن اندیش بود و در برابر زیبایی های زنان مصونیت داشت. علاوه بر این، خود شاعر در متن فاوست فصل فیلمون<sup>(۱۱)</sup> و باوکیس<sup>(۱۲)</sup> را قصه موستان نابوت<sup>(۱۳)</sup> تشبیه می کند؛ فردریک، در موقعیتی کاملاً برابر، اجازه می دهد تا آسیابانی از آسیای خود محافظت کند، البته نه بر اثر لطفی هوسبازانه که به دلیل شناسایی آشکار حقوق انسان است.

## ۵

از آنچه تا به حال گفته شد اندیشه مناسبی از تأثیر فاوست به دست نمی آید. گوته شخصیتی را آفرید که از سوی هموطنانش به عنوان نمونه آرمانی شان پذیرفته شد. ما در فصل آینده خواهیم دید که قصد وی به هیچ

وجه این نبود. با این همه نتیجه این بود؛ و جای این سؤال است که آیا چنین شاهکاری تالی هم دارد. که ملتی بزرگ چنین نقشی را به شخصیتی تا این اندازه تصویری، که در زمانی چنین متأخر به آن ملت عرضه شده باشد، اختصاص دهد.

تصوری که یک ملت از خود دارد نه فقط بر شیوه برخوردش با گذشته بلکه بر رفتار آینده آن نیز اثر می‌گذارد. از این رو بینش گوته از فاوست نه فقط سرنخ عمده‌ای برای منتخبات و تاریخ‌نگاری رمانتیک‌ها است بلکه در تاریخ بعدی آلمان نیز عامل مهمی محسوب می‌شود. هنگامی که فاوست را می‌بینیم که گرشن را قربانی خودشناسی خویش می‌کند و در بخش دوم، وقتی مفیستوفلس با نابود کردن فیلمون و باوکیس در تحقق بلندپروازی‌های نهایی خویش می‌کوشد و چشم برهم می‌گذارد، در شگفت می‌شویم که آیا بی‌اعتنایی او نسبت به انسان و اراده بی‌پایان او برای تسلط بر همه چیز مگر خودش، بخشی از یک بینش پیشگویانه از وحشت‌های آینده نیست.

گفته خطرهای تلاش فاوست‌وار را می‌دید و به شیوه‌های مختلف می‌کوشید تا خود را از فاوست برکنار نگه دارد. او چنان که در فصل بعد خواهیم دید، دو نوع تلاش را تشخیص داد: تلاش بی‌چون و چرای، رمانتیک، و از این رو آن نوع ویرانگری که فاوست ارائه می‌دهد و سرسپردگی منضبط کلاسیک‌وار خودش نسبت به کار. این دو نوع تلاش با تضاد هگلی بین «خیر» و «شر بی‌پایان» همخوانی دارد، و شاید الهام‌بخش آن بوده است. و هگل در برلین به عنوان استاد فلسفه نفوذ خود را به کار می‌برد تا به دانشجویان خود یادآوری کند: «گفته می‌گوید، هر کس طالب چیزی عظیم باشد، باید بتواند خود را محدود سازد»<sup>(۱۴)</sup>

فلسفه حقوق<sup>(۱۵)</sup> هگل عمیقاً متأثر از نمونه گوته - عمدتاً زندگی او و نه گفته‌هایش - بود. این فلسفه می‌گوید که آزادی را باید در محدودیت‌های نقش مسئولانه در چهارچوب زندگی مدنی یک جامعه جستجو کرد و قلمرو هنر و فلسفه مستلزم طرد زندگی مدنی نیست بلکه فقط تحقق آن را ضروری می‌داند. ایده‌آلیست‌های بریتانیایی، تحت تأثیر دو گانه هگل و گوته، همین آموزه را تعلیم می‌دادند.

بی‌تردید، هنگامی که گوته بر آن شد تا فاوست در پایان از طریق دریا بر زمین غلبه کند، به بیان این اندیشه در فاوست می‌اندیشید. در اینجا برای ارائه ملامت محدودیت تلاشی که سابقاً بی‌چون و چرا بود امکان بیشتری وجود داشت. اما شرح جزئیات بیشتر نشان می‌دهد که گوته توجه خاصی به این پنداشت ابراز نکرد. گرایش کلی او غیرآموزشی بود. فاوست در پایان هنوز از اینجا و این زمان بیزار است. نسبت به همسایگان‌ش سنگدل است، و در عین حال که برده به خدمت می‌گیرد، درباره آزادی در آینده خیال می‌پرورد؛ او در آخرین صحنه‌اش نه فقط نابینا که کاملاً بی‌خبر از محیط و موقعیت خویش است. تلاش‌های حاصلی نمی‌دهد، و همچنان که او فکر می‌کند جوی‌های زهکشی شده در حال کنده شدن هستند، در واقع گور خود اوست که کنده می‌شود.

## ۶

اگر هگل عمیقاً تحت تأثیر خود گوته بود، شوپنهاور در فاوست مظهر طبیعت بشر - در واقع، کل عالم - را می‌دید. تصور ماوراء طبیعی او از واقعیت غایی به منزله کوشش مداوم و اراده کور را می‌توان نوعی فرانکنی کیهانی از امید بی‌انتهای فاوست به شمار آورد.

از سوی دیگر، نیچه سرمشق خود را نه، چنان که سوء تعبیر رایج از فلسفه‌اش ممکن است بنمایاند، از فاوست، که از گوتته پیر می‌گیرد. او با فاصله گرفتن از زیبایی‌های مرسوم، فاوست را تحقیر می‌کند، و چنان که هیچ مفسر دیگر پیش از او نکرده است، بر بزرگی فوق‌العاده گوتته پیری تأکید می‌گذارد که هرگز مورد پسند همگان نبود. او گفتگو با اکرمان را «بهترین کتاب آلمانی»<sup>۱۶</sup> می‌داند. از نظر نیچه، بزرگترین قدرت، خلاقیت و تسلط بر خویش گوتته پیر بود. یکی از پنداشته‌های کمتر قابل قبول نیچه، آموزه تکرار ابدی وقایع مشابه در فواصل عظیم، تا حدی به قصد ارائه برابر نهادی افراط کارانه در برابر انکار زمان حال فاوست بود. در حالی که فاوست خواستار آن است که اگر به لحظه بگوید، «بمان» گرفتار لعنت شود، نیچه در فصل ماقبل آخر چنین گفت زردشت، می‌گوید: «اگر چیزی را دوبار خواستی، اگر گفتمی... بمان، لحظه... پس تو همه را باز پس می‌خواهی. همه را تازه به تازه، همه را تا جاودانه... چون همه آنچه لذت می‌خواهد - جاودانگی است» (تضاد بین فاوست و گوتته در فصل بعد به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت).

در حالی که هگل در گوتته مظهري از این را یافته بود که دولت شالوده و چهارچوبی درست برای گسترش هنر و فرهنگ است، نیچه ادعای کاملاً متضاد خود را چنین ارائه می‌دهد که دولت و فرهنگ فقط به هزینه یکدیگر رشد می‌کنند، همچنین از طریق نقل گوتته. گوتته هنگامی شکوفا شده بود که آلمان چند پاره شده و فاقد دولت بود، در حالی که فرانسه قدرت بزرگ اروپا بود، و پس از ۱۸۷۱، فرانسه شکست خورده تبدیل به یک مرکز فرهنگی بزرگ شد. معتکف آلپی، دادگاه و ایما را چندان جدی نگرفت که استاد برلن گرفته بود. نیچه به مخالفت سیاسی گوتته با جنگ‌های به اصطلاح آزادیخواهانه علیه ناپلئون نیز اشاره کرده است.

فیثته، شلینگ، شوپنهاور، و نیچه هیچکدام نتوانستند چیزی را به گوتته بگویند که هگل در ۲۴ آوریل ۱۸۲۵ به او نوشت: «وقتی من مسیر تحول معنوی خویش را مورد ملاحظه قرار می‌دهم، در هر نقطه‌اش شما را در پیوند با آن می‌بینم و می‌خواهم خود را یکی از پسران شما بدانم؛ طبیعت درون من... مسیر خود را با خلاقیت‌های شما به منزله آتش رهنما... تعیین کرده است». حقیقت کامل این بیان، تا آنجا که به هگل مربوط می‌شود، در فصل هشتم آشکار خواهد شد. نکته این نیست که گوتته برای فلاسفه اقوال سودمند فراهم آورد. فلسفه قرن نوزدهم آلمان تا حد زیادی در کوشش‌هایی خلاصه می‌شود که در جهت همسانی با پدیده گوتته به عمل آمد. اخلاقیات افلاطون، ارسطو، کلیبان و کرونتی‌ها، رواقیان و اپیکوریان عمدتاً الهام یافته از شخصیت، زندگی، و مرگ سقراط بود. تصویر کنایی و مغرور انسان خردمندی که در دانایی و تأمل مداوم آن شادمانی پایداری را پیدا کرد که ثروتمندان نمی‌توانند بخرند و شخصیت او دارای چنان قدرتی است که یک مستبد، فاقد تسلط بر خویش، در مقایسه با او چون برده می‌نماید - این تجسم شگفت‌انگیز بزرگواری انسانی، همه متفکران متأخر عهد باستان را تحت تأثیر قرار داد، تبدیل به آرمان اخلاقی‌شان شد و به تصور نوینی از انسان انجامید. شمایل شکنی بی‌باکانه سقراط و تصمیم قاطع او برای برتر دانستن مرگ بر آزادانه سخن نگفتن، تأثیری همسان بر ذهنیت مدرن داشت. شخصیت و تحمل او پیش از هر نظام تفکری بر تاریخ فلسفه اثر گذاشته است.

گوتته یکی از معدود انسان‌هایی است که شخصیتش تأثیری همسان با سقراط داشته است. شخصیت او تبدیل به هنجاری برای دیگران شد؛ همین طور شخصیت‌هایی که او آفرید؛ و بردباری او به عنوان یک انسان و یک شاعر، نمونه‌الایی از یک گرایش اخلاقی عرضه کرد که در جایگاهی فراتر از نفرت قرار دارد.

1- Biedermann

۲. گوتس فون برلینگن (Goetz von Bertichingen) نمایشنامه‌گونه درباره جنگ دهقانان.

3- Sturm und Drang.

4- Bildungsroman

5- Dichtung und Wahrheit

6- Conversations with Eckermann

7- Cf. also July 5, 1827; Jan. 3, 1830; and Feb. 13, 1831.

8- Goethes Gespräche, ed Biedermann, II,62.

9- Ethics, end of part II.

10- Kunersdorf

11- Philemon

12- Baucis

13- Naboth

14- *Philosophy of Right*, addition to & 13.

15- *Philosophy of Right*

16- Der Wanderer und sein Schatten, & 109.



گونه گوتس فون برلینگن نمایشنامه‌گونه درباره جنگ دهقانان

گوتس فون برلینگن (Goetz von Bertichingen) نمایشنامه‌گونه درباره جنگ دهقانان. این نمایشنامه در سال ۱۷۷۱ در گوتینگن به اجرا درآمد و به سرعت به یکی از آثار برجسته ادبیات آلمانی در جریان جنبش Sturm und Drang تبدیل شد. داستان در مورد یک نجیب‌زاده جوان به نام گوتس فون برلینگن می‌گردد که در پی آزادی و عدالت برای مردم است. او با یک گروه از جوانان دیگر به نام «کامراڈن» (Comrades) پیوسته و با دشمنان خود مبارزه می‌کند. این نمایشنامه به دلیل مضامین سیاسی و اجتماعی خود به یکی از آثار مهم ادبیات آلمانی در آن دوره تبدیل شد.